

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

تنبیه دوم: شرط تنجز علم اجمالی؛ در معرض ابتلا بودن اطراف

تنبیه دوم بحث دوران بین متباینین نظریه‌ای است که مرحوم شیخ انصاری (اعلی الله مقامه الشریف) ابداع فرموده و قبل از شیخ کسی این نظر را نداشته، بعد از ایشان نیز عده‌ای زیادی از فقها این نظریه را پذیرفته‌اند. و آن این است که یکی از شرایط منجزیت علم اجمالی این است که «همه اطراف علم اجمالی در معرض ابتلائی مکلف باشد».

لازم نیست که بالفعل مکلف مبتلائی به آن باشد و بالفعل ابتلا باشد، اما بایستی در معرض ابتلائی مکلف باشد، به طوری که اگر از معرضیت ابتلائی مکلف خارج شد، علم اجمالی نیز منجزیت نخواهد داشت. مثلاً آنجایی که دو ظرف پیش ما وجود دارد، علم اجمالی داریم یکی از این دو تا نجس است اینجا امکان ابتلا به هر دو ظرف عادتاً وجود دارد، اما اگر گفتیم علم اجمالی داریم یا این ظرفی که در منزل هست نجس است و یا آن ظرفی که در مکانی در کشور هند واقع شده، که عادتاً رفتن انسان به هند بسیار مستبعد است و مورد ابتلا نیست. اینجا شیخ فرموده است که این علم اجمالی منجز نیست و شرط منجزیت این است که همگی اطراف علم اجمالی در معرض ابتلائی مکلف باشد.

اینجا در دو مقام بحث می‌شود؛

نخست اینکه دلیل این مطلب چیست و چه استدلالی بر این مدعا وجود دارد

و مقام دوم این است که اگر شك کردیم یکی از اطراف علم اجمالی در معرض ابتلاء مکلف هست یا نیست - که این زیاد اتفاق می‌افتد -، آنجا آیا باید اصالة البرائة جاری کنیم یا اصالة الاشتغال؛ که بحث خیلی مهمی دارد.

لذا در اینجا در دو مقام باید بحث کرد؛

(1) اینکه چه دلیل بر این مدعا وجود دارد، شیخ که چنین مطلبی را فرموده دلیلش چیست؟

(2) اینکه اگر نسبت به يك طرف شك حاصل شود که آیا داخل در ابتلا هست یا خیر؛ اینجا چه اصلی جاری است؛ آیا اصالة البرائة جاری است یا اصالة الاشتغال؛ که ثمره‌ای مقام اول در مقام دوم روشن می‌شود.

مقام نخست دلیل مدعا:

مرحوم شیخ در کتاب رسائل فرموده‌اند تحریم فعلی که مورد ابتلا نباشد، صحیح نیست، «الفعل إذا كان خارجاً عن محل ابتلاء المكلف عادئاً لم یصح تعلّق التحريم به».

در حقیقت شیخ مسئله را می‌برند روی اینکه در چنین موردی تکلیف تحریمی قبیح است. یعنی اگر مولا چیزی که در معرض ابتلائی انسان نیست را حرام کند، این تکلیف مستهجن و قبیح است! هدف مولا از نهی، «طلب الترك» است، وقتی مولا می‌گوید «لا تشرب الخمر» طلب می‌کند ترك شرب خمر را. حالا يك خمري که در نقطه ای از آفریقا وجود دارد و انسان در طول عمرش بسیار بعید است که به آنجا برود تا آن خمر در معرض ابتلاءش قرار بگیرد و در نتیجه ترك آن شرب خمر خود به خود وجود دارد، که به تعبیری که در کلمات مرحوم نائینی هست این منترك است و خود به خود ترك شده، جایی که خود به خود ترك شده مولا بیاید طلب ترك کند، این تکلیف قبیح است و استهجان دارد.

عبارت مرحوم شیخ مسئله‌ی خروج از ابتلا را در باب محرّمات آورده و دیگران مثل مرحوم نائینی که از مرحوم شیخ تبعیت کردند، وقتی مسئله را توضیح می‌دهند، اظهار میدارد که بین باب واجبات و محرّمات در قدرت عقلیه اشتراك وجود دارد، یعنی همان طور که در اوامر و واجبات قدرت عقلی بر متعلّق از شرایط تکلیفه است و آنجایی که مکلف عقلاً قادر نیست، بر حسب نظریه‌ی مشهور تکلیف قبیح است، فرقی بین اوامر و محرّمات نمی‌کند، نائینی وقتی نظریه‌ی شیخ را توضیح می‌دهد می‌فرماید اساساً شیخ با این نظریه يك شرطی را در باب نواهی اضافه کرده که در نواهی شرطی وجود دارد که در باب اوامر نیست! در نواهی علاوه بر اینکه قدرت عقلیه معتبر است، قدرت عادی هم معتبر است.

معنای قدرت عادی این است که این فعل عادئاً در معرض ابتلا باشد، امکان ابتلائی به این فعل عادئاً وجود داشته باشد و منظور از قدرت عادیه در اینجا چنین چیزی است. نائینی می‌فرماید همه‌ی بحث‌ها در همین است که در باب نواهی باید قدرت عادی بر این فعل باشد، به طوری که اگر عادئاً از امکان ابتلاء مکلف خارج باشد تعلّق تکلیف به او لغو است و مستهجن است.

اینجا سؤال پیش می‌آید که چه فرقی بین باب اوامر و نواهی وجود دارد؟ عرض کردم شیخ انصاری فقط در عبارت رسائل کلمه‌ی تحریم را آورده، می‌فرماید در جایی که خارج از محل ابتلاست «لا یصحّ تعلّق التحريم به» این ظهور در این دارد که شیخ می‌خواهد فقط در باب محرّمات این حرف را بزند و نائینی هم همین را تصریح کرده و بعد آمده يك وجه و دلیلی برایش ذکر کرده. فرموده فرق بین باب اوامر و نواهی در این است که در باب اوامر مکلف به دنبال استیفاء يك مصلحت لازمة الاستیفاست، این فعل يك مصلحت ملزمه دارد، يك

مصلحت شدیده ملزمه دارد. وقتی مولا امر می‌کند این مصلحت را در عالم خارج محقّق کند، به این معناست که ولو به اسباب بعیده فی امکانه بعیده باید آن را انجام بدهد، این يك فعلی است که مصلحت زیادی در آن وجود دارد. لازم نیست که حتماً در دسترسش باشد، اگر لازم است مقدّماتی درست کند ولو مقدّمات بعیده‌ای هم داشته باشد باید تحصیل کند، اما در باب نواهی این چنین نیست.

عبارت این است که می‌فرماید «الأمر بالفعل لأجل اشتمال الفعل علی المصلحة» این امر چون مشتمل بر مصلحت است و این مصلحت لازمة الاستیفاست «لا یقبح من المولا التکلیف بإيجاد مشتمل علی مصلحة بأي وجه أمکن ولو بتحصيل الأسباب البعیده الخارجة عن القدرة العادیة» ولو اینکه باید يك اسباب بعیده‌ای را تحصیل کند که این اسباب از قدرت عادی خارج است. عادئاً انسان آن اعمال را انجام نمی‌دهد مثلاً فرض کنید برای اینکه این فعل را انجام بدهد باید 20 روز پیاده برود، راه‌های خطرناکی را طی کند، عادئاً انسان انجام نمی‌دهد ولو چون این فعل مصلحت زیاد دارد باید انجام بدهد. مثلاً آن کسی که در

اقصى نقاط عالم هست نسبت به مکه مكرمه، بخواهد اين همه راه را مخصوصاً در زمان هاي قديم كه گاهي اوقات رفت و برگشت چند ماه طول مي كشيد و اين يك امر خارج از امور عادي بود، يعني عادتاً انسان اين كار را انجام نمي داد ولي وقتي چنين مصلحتي دارد بايد انجام بدهد. مي فرمايد در باب واجبات فقط يك مطلب جلوي اين واجب را مي گيرد و آن عسر و حرج است، اگر در يك جا مستلزم عسر و حرج شد، اينجا قاعده ي لاحرج مي آيد اين وجوب را برمي دارد. پس در باب اوامر «لا يقبح من المولا التكليف» به فعلي كه نياز به اسباب بعينه خارج از عادت دارد.

اما در باب نواهي يك چيزي كه خود به خود منترك است، اصلاً ترك شده، مولا چه نهي بكنند و چه نهي نكنند اين ترك شده، حالا مولا بيايد الآن بگويد آن شرب خمر در آن نقطه ي دوردست دنيا را من بر تو حرام كردم، اين مي گويد چه حرام بكني و چه حرام نكني من دسترسي به آن ندارم و به آن منطقه نمي روم! اين را مرحوم شيخ و مرحوم نائيني مي فرمايند قبيح است.

روي مبناي مشهور وقتي گفتيم لا تشرب الخمر به تعداد خمرهاي موجود در عالم انحلال پيدا مي كند شيخ در اينجا قيد زده و مي گويد انحلال در جايي است كه آن متعلق در معرض ابتلاي ما باشد، ممكن الابتلا باشد. خمری كه در اقصي نقاط دنيا هست، لا تشرب الخمر نسبت به او انحلال پيدا نمي كند، بلكه نسبت به او فعليّت ندارد. به عبارت ديگر خروج از محلّ ابتلا مانع از فعليّت تكليف نسبت به آن مورد است.

اينجا به نظر مي رسد كه يك خلطي در كلمات شده، اولاً برخي از بزرگان مثل مرحوم عراقي فرموده اند كه فرقي بين باب امر و نهي نيست! مرحوم عراقي در نهايت الافكار جلد سوم صفحه 339 دو تا مثال مي زند كه يك مثالش را بيان مي كنيم، فرموده اگر مولا به يك بازاری فقير امر كند كه برود با بنات الملوك ازدواج كند، اين محقق نمي شود! اين بازاری فقير مي داند كه اين كار عملي نيست، نه او فكر اين كار را مي كند و نه اينكه اين كار در عالم خارج محقق مي شود، حالا اگر مولا امر كند به اين سوقي كه اين تزويج را انجام بده، در حالي كه خود مولا مي داند كه اين فعل در عالم خارج واقع نمي شود، اين هم قبيح است. چه فرقي دارد بين آنجايي كه مولا مي خواهد نهي كند نسبت به يك فعلي كه خارج از محلّ ابتلا است، يا امر كند نسبت به فعلي كه متعلق اين فعل هم خارج از محلّ ابتلا است! مثلاً در همين مثال لا تشرب الخمر اگر يك شراب طهور حلال در اقصي نقاط هند است، مولا بگويد آن را بخور، مي داند كه هيچ وقت گذرش به او نمي افتد تا چه رسد به اينكه بخواد او را شرب كند، اين هم قبيح است. مرحوم محقق عراقي مي گويد فرقي نمي كند؛ همانطوري كه خروج از محلّ ابتلا تكليف تحريمي را مستهجن مي كند، تكليف وجوبي را هم مستهجن مي كند.

اينجا يك نکته اي را بايد گفت و ظاهر همين است كه يك خلطي شده براي مرحوم عراقي و شايد هم براي مرحوم نائيني و آن اين است كه ما وقتي مسئله ي محلّ ابتلا را مطرح مي كنيم اگر آمديم گفتيم آن متعلق نهي عادتاً در معرض ابتلا باشد در باب اوامر بايد عكسش را مطرح كنيم يعني بگوئيم در باب اوامر هم بايد طوري باشد كه آن فعل خود به خود در عالم خارج محقق نباشد، اگر يك جايي مولا مي بيند كه عبد خود به خود در عالم خارج انجام مي دهد، اينجا هم اگر بيايد تكليف كند كه اين كار را انجام بده اين هم لغو است، اين هم استهجان دارد.

بعبارة اخري؛ همان تعبيري كه در باب نهي مطرح مي شود مي گوئيم چرا نهي به فعلي كه خارج از محلّ ابتلاست لغو مستهجن است، مي گوئيم حالا تحصيل حاصل است، مي گوئيم براي اينكه خودش منترك است، نهي طلب الترك است اينجا ترك خود به خود حاصل است، وقتي مي خواهيم بيائيم در باب اوامر بايد مسئله را در طلب الفعل بياوريم نه روي طلب الترك. بگوئيم در اوامر هم جايي كه يك فعلي در عالم خارج خود به خود موجود است يك كسي يك عملي را انجام مي دهد حالا مولا بگويد اين عمل را انجام بده، اين قبيح است براي اينكه خود به خود موجود است.

بعبارةً أُخری؛ دلیل اصلی مسئله‌ی تحصیل حاصل است، این تحصیل حاصل فرقی نمی‌کند، چه در نهي موجود باشد و چه در امر موجود باشد، لذا نباید مثال را روی این بیاوریم بگوئیم آیا مولا می‌تواند امر کند که آن خمر در آن نقطه‌ی دوردست دنیا را شرب کن، در حالی که اصلاً خارج از محل ابتلاست، که مرحوم نائینی این مثال را زده که می‌گوید در اوامر چون مشتمل بر مصلحت است مانعی ندارد، نه! ما در باب اوامر باید مسئله را عکس کنیم، بگوئیم در آنجایی که يك فعلي خود به خود موجود است آیا مولا می‌تواند طلب الفعل کند یا نه؟ می‌گوئیم نه. اینجا هم تحصیل حاصل است و این تکلیف قبیح است.

در هر حال مسئله روشن است که ما اگر مسئله را بیاوریم بگوئیم اینقدر برای مولا مهم است، اشکالی ندارد مولا بگوید آن خمری که در آن نقطه دوردست دنیاست را تو شرب کن، لااقلش برای این است که به مکلف تفهیم کند که این برای من ملاک لزومی دارد ولو مکلف هم نتواند انجام بدهد و انجام ندهد! اما همین مقدار محقق می‌شود اما اگر آمدم نزاع را آوردیم روی مسئله‌ی طلب الفعل، گفتیم در باب اوامر باید بگوئیم آنجایی که يك فعلي خود به خود در عالم خارج موجود است، آیا امر نسبت به او معنا دارد یا معنا ندارد؟ حالا این مطلب خیلی مطلب مهمی نیست.

از اول مولا می‌خواهد بگوید شرب خمر در اقصی نقاط دنیا يك مصلحت ملزمه دارد، در حالی که صعب است، عادتاً مکلف نسبت به او ابتلا پیدا نمی‌کند، اصلاً مکلف به آن کشور نمی‌رود ولی می‌گوئیم چه اشکال دارد. این حرف نائینی حرف درستی بود مولا بگوید با این امر من تو باید اسباب بعیده را فراهم کنی و انجام بدهی، کما اینکه در حج هم همینطور است، مولا می‌گوید شش ماه طول می‌کشد تا به مکه برسد، ولو پیاده هم بیاید باید این کار را انجام بدهد، فقط مگر اینکه مستلزم عسر و حرج برای او بشود.

نکته: به نظرم می‌رسد که بین عبارت مرحوم آخوند در کفایه و عبارت شیخ و نائینی يك فرق وجود دارد. دیگران عبارت شیخ، آخوند و نائینی را یکی گرفتند و گفتند دلیل اینها همین استهجان تکلیف است این تکلیف قبیح است، یا لغو است یا تحصیل حاصل است. وقتی می‌رویم در عبارت مرحوم آخوند در کفایه، آخوند می‌فرماید جایی که مولا می‌داند اراده‌ای در عبد انقذاح پیدا نمی‌کند، در نفس خود مولا هم اراده منقذح نمی‌شود! به عبارت دیگر اراده‌ی مولویّه تابع اراده‌ی مأمریّه است.

اگر اراده مأمر محقق شود و امکان فعلیت اراده برایش باشد اینجا هم اراده در نفس مولا انقذاح پیدا می‌کند و در نتیجه جایی که مولا می‌بیند این فعل مورد ابتلاي مکلف نیست و خود به خود ترك شده، اصلاً مکلف به خاطر اینکه این از محل ابتلاي آن خارج است اصلاً اراده او را نمی‌کند، اینجا مولا معنا ندارد که بیاید اراده و تکلیف کند، عبارت مرحوم آخوند در کفایه این چنین است که اصلاً اراده‌ی مولا انقذاح پیدا نمی‌کند، اما آنچه که شیخ و نائینی می‌گویند این است که این تکلیف قبیح است، این تکلیف استهجان عرفی دارد.

اگر ما کلام شیخ و نائینی را به تحصیل حاصل برگردانیم باز با کلام آخوند یکی می‌شود، آخوند هم می‌گوید جایی که تحصیل حاصل است اراده مولا محقق نمی‌شود اما اگر کلام شیخ و کلام نائینی را برگردانیم به اینکه هذا التکلیف مستهجنٌ و قبیحٌ عرفاً، عرفاً قبیح است اینجا منافاتی ندارد با اینکه انقذاح در اراده‌ی مولا انقذاح پیدا کند.

بعبارةً أُخری می‌توانیم بگوئیم مرحوم آخوند يك مرتبه قبل رفتند، می‌گویند اصلاً صدور این تکلیف از مولا ممکن نیست، برای اینکه اراده در نفس مولا حاصل نمی‌شود. نائینی و شیخ می‌گویند اگر هم باشد این تکلیف قبیح است. استهجان عرفی دارد، لذا به نظر می‌رسد که بین عبارت آخوند در کفایه و عبارت مرحوم نائینی و شیخ این فرق وجود دارد.

حالا يا بگوئيم يك دليل يا دو دليل، يا بگوئيم امكان انقذاح اراده در نفس مولا نيست چون اراده مولا تابع ارادهي عبد است و جايي كه عبد نتواند فعلي را يا عادتاً فعلي را اراده كند مولا هم اراده نمي كند، يا دليل را بياوريم روي استهجان عرفي آن وقت بعد از اينكه اين مطلب به كرسي نشست، يعني ما قبول كرديم كه خروج از محلّ ابتلا سبب اين مي شود كه تكليف از اول نباشد، سبب استحاله ي تعلق تكليف باشد اشكال مهمي كه اينجا وجود دارد اين است كه همين حرف را در موارد ي كه مولا علم دارد يك كسي يك كاري را انجام نمي دهد، بگوئيم يك كسي كه اصلاً ميل به شرب خمر ندارد، ولو خمر در دست او و در معرض او هست، مولا مي داند كه اين آدم ميل به شرب خمر ندارد، بگوئيم اينجايي هم كه اين شخص اراده نمي كند پس تكلفي نسبت به او نبايد وجود داشته باشد. اين اشكال را مرحوم نائيني مطرح کرده، در فوائد الاصول ببينيد و ببينيم فردا جوابش چيست؟

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين